



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۶/۱۷



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۵۷

ربیع الاول : سومین ماه سال هجری قمری است ، ربیع از ماده « ربع » گرفته شده است ومعنی اصلی این ماده به عدد چهار بازمیگردد و عرب به فصل بهار که یک چهارم سال است آنرا ربیع مینامند. از آنجا که ماه ربیع الاول و ربیع الاخر در آغاز همین فصل جای گرفته اند و بنام این فصل موسم شده اند .

مسعودی تاریخ نویس ، جغرافیه دان و جهانگرد عرب که نسبت او به عبدا... بن مسعود یکی از یاران برجسته پیغمبر اسلام حضرت محمد «ص» میرسد ، می نویسد : سالی که این نام گذاری انجام شده است مقارن با فصل بهار بوده است .

میرزا جواد تبریزی در کتاب **المرآیات** خود می نویسد : این ماه همان گونه که از اسم آن پیداست ، بهار ماه هاست به نسبت اینکه آثار رحمت خداوند در آن هویداست در این ماه برکات خداوند و نور های زیبایی او بر زمین فرود آمده است ، زیرا میلاد حضرت محمد «ص» در همین ماه است و میتوان ادعا کرد که از اول آفرینش زمین ، رحمتی مانند آن بر زمین فرود نیامده است ، زیرا برتری این رحمت بر سایر رحمت های الهی مانند برتری رسول خدا بر سایر مخلوقات است .

حادثه مهم و تاریخی لیله المبیث ، هجرت حضرت محمد «ص» از مکه به مدینه ، ولادت پیغمبر اکرم ، ازدواج حضرت محمد «ص» با حضرت خدیجه و هلاکت یزید بن معاویه از جمله حوادث فرخنده این ماه است .

کشف مغاک زیر زمینی در قندهار : مسلمانان عرب بعد از فتح فارس و انقراض دولت ساسانی بر خراسان آنوقت یا سرزمین افغانستان نیز لشکر کشیدند. سیستان را در ۲۳ ق و قندهار را در ۴۴ ق فتح کردند **موسیو فریر** از جمله سیاحین قرن ۹ م نظر به « **هریبیلو** » را که اساس جملات اخوان الملک میباشد چنین می نگارد : جملات اخوان الملک اینست که در سال ۳۰۴ ق مطابق ۹۱۶ م در زمان خلافت المقتدر هنگام حفر تهداب برجی در قندهار یک مغاک زیر زمینی کشف شد که در آن یک هزار سر عرب ، همه در یک زنجیر بسته و از سال ۷۰ ق – ۶۵۹ م محفوظ مانده بود و هم یک کاغذی موجود بود که این تاریخ بر وی ثبت بوده و به ریسمان ابریشمین ارتباط داشت که در گوش ۲۰ نفر اشخاص مهم آن کشیده شده و در آن اسمای ایشان نوشته بودند ، از این برمی آید که اعراب در اول ورود خود به قندهار به این شهر باستانی موفقیت حاصل کرده نتوانستند اما صاحب **تحفة الکرام** عین واقعه را با کمی اختلافی که شاید همین حقیقت داشته باشد ، چنین ذکر نموده است: در اربع وثلث مانه هجری قمری برخی از بروج قندهار بیفتاد از آن میان هزار اسیر آدمی از این ظاهر شده همه به یکدیگر بسته بودند و در گوش ۲۹ سر آنها رقعہ های بود که به ریسمان بسته نام آنها نوشته شده بود و تاریخ رستبیین هجری را نشان میداد .

عاشقان و عارفان : در جنوب کابل به نشیب کوه شیر دروازه متصل بالاجوی گذریست بنام عشقان و عارفان که نزد مردم کابل زیارتی است و اجب الاحترام . این دو مرد بزرگوار که از جمله صحابه کرام میباشد نام **عاشقان خواجه عبدالسلام** و نام **عارفان خواجه عبدالصمد** است . هر دو برادر پسران خواجه جابر که نصب شان به خواجه عبدالله انصاری پیر هرات میرسد که جناب شان در هرات وفات نموده و در آنجا مدفون است .

زیارت عاشقان و عارفان ، عمارتی است که در وسط آن مقبره برادر بزرگ است و مرقد برادر خورد در اتاق فوقانی قرار دارد ، در قسمت جنوبی این عمارت مسجد جامع دو منزله دارد. تعمیر عمارت این دو بزرگواران در زمان سلطنت اعلیحضرت شاه محمود پسر اعلیحضرت تیمورشاه درانی اعمار شده است . این دو عارف بزرگوار از نقطه نظر علم روحانیت شخصیت مهمی را در افغانستان احراز نموده اند. اکثر علما ، مشایخ و سرداران و غیره اهالی کابل هم مقابر خود را در قرب و جوار این عارفان بزرگ اختیار نموده اند .

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

حضرت وحی صاحب قلندر : این مرد بزرگوار که زیارت شان مورد احترام اهالی قرارداد اسم مبارک شان خواجه فضائل یا خواجه فضیل متعاف به « وحیی صاحب » است که در قریه سرسبز و شاداب بینی حصار کابل مدفون می باشد ، جناب شان دارای پنج برادر بود که مدفن آنها در باغ « دهه یعقوب » واقع شیوکی کابل است ، منجمله برادران شان خواجه پاچا صاحب در عصر اعلیحضرت تیمورشاه درانی میزیست و با میرواعظ صاحب هم طبع هستند . این عارف دانشمند اهل دل و شعر دوست بود و خود نیز اشعاری سروده است . احوال وحیی صاحب را در کتاب خزینه الاصفا بصورت مشبوع بیان نموده اند .

جان باز صاحب : اسم مبارک اینمرد بزرگوار خواجه عبدالله است ، ایشان نوسه خواجه عیدالله احرار می باشند . گویند وی در سالیکه « وبا » در افغانستان ظهور کرده بود ، خود راطعمه این مرض خانمانسوز وبا ساخت و جانبازی های کرد تا و با رفع گردید. از آن به بعد او را « جانباز بلاگردان » یاد میکردند که در بین اهالی به همین اسم شهرت یافت .

سید میر احمد رضوی غزنوی کتابی به رشته تحریر آورده است و در آن چنین می نویسد : جانباز بلاگردان و شیخ محمد یوسف مشهور به شیخ عادل از خلفای بادانش و مشهور محمد روحانی اند.

حق شناسی : آورده اند که یکی از طرازان ماوراء النهر که در عیاری پیشگی از اقران به سرآمده بود ، وقتی به نیشاپور آمد و خواست که در آن شهر مالی بدست آرد و به تفحص و تجسس مردم مشغول شد و معلوم کرد که خزانه **ملک مؤید** کجاست . پس حیلت ها کرد تا به طریقی که دانست و توانست ، نقبی زد و حفره برید و از نقود و جواهر هر چه توانست ، برداشت و به در نقب آورد . در شب تاریک آنجا چیزی دید که برقی داشت ، گمان برد و گفت شاید که گوهر شب چراغ که میگویند این باشد و صواب آن بود که آنرا بگیریم که سبب توانگری من خواهد بود . پس برفت و آنرا برگرفت . آن شی عظیم بود ، مرد متحیر شد که آن چیست ؟ و به مساس دست او را معلوم نمیشد ، زبان را بر آنجا نهاد تا مگر به حس زوق بداند . چون بدید تخت نشینش نمک بود . آنرا به جای خود باز نهاد و از آن زر هیچ برنگرفت و بقلیل و کثیر آن تعلق نداشت ، بازگشت و برفت . روز دیگر به ملک مؤید آنها احوال دادند که دوش جماعتی دزدان در خزانه نقب زده اند و بسر زر رفته اما هیچ نبرده اند.

ملک متحیر شد و گفت : « چون نقب زدند و به سر زر رسیدند به چه سبب زرنبرده اند » پس در شهر ندا فرمود که هر کس که این کار کرده است او را از یاس و سخط خود امان دارم ، باید که به درگاه آید ، اقرار کند و بگوید که چون به زر قادر شد چرا هیچ برنداشت . چون منادی روزی بگذشت ، روز دیگر آن جوان به خدمت ملک مزید حاضر و گفت : این کار را من کرده و تنها بدان شغل اقدام نمودم . ملک مؤید گفت : « چرا زر نبردی ؟ او گفت : « چیزی سپید دیدم روشن و تابان ، گمان بردم که مگر گوهر شب چراغ است آنرا برگرفتم و زبان بر آن نهادم ، معلوم شد که نمک بوده است . با خود گفتم : « چون نمک شاه چشیده ، حق آن گزاردن در منحب مردی و مروت واجب بود . پس به قلیل و کثیر تعلق نساختم و از سر آن گذشتم ». ملک مؤید چون سخن آن مرد شنید ، او را بدان محمدمت فرمود و شپهسالاری درگاه خود بدو داد و آن مرد از سر دزدی درگذشت و از معارف نیشاپور شد .

« جوامع الحکایات عوفی »

« پایان »